

نقد رنگ خرقه و نمادهای آن

حیدر قمری*

چکیده

در مقاله حاضر کوشش شده است رنگ جامه صوفیان و نمادهای آن، بر اساس شواهد مندرج در متون به محک عقلانیت و اشارات اهل شریعت و طریقت سنجیده شود. برای این منظور، بناچار ابتدا فهرست رنگهای جامه درویشان و رموز آنها بازنموده شده است. این رنگها، شامل ازرق، الوان، بور، پیروزه، تراب رنگ، خاکی، رنگین، زنگاری، سبز، سرخ، سفید، سیاه، شتری، عسلی، عودی، فوطه، کبود، کحلی، مرقع، ملمع، ملون و نیلگون یا نیلی است که در نه دسته اصلی طبقه بندی می شود. مقاله با ذکر معیارهای انتخاب رنگ خرقه ادامه و با نقد رنگ گرایی صوفیه؛ یعنی موضوع غایی این نگارش، پایان می یابد. طی این مطالعه، امهات متون نظم و نثر فارسی و پاره ای از متون نثر عربی تا قرن هشتم هجری بررسی و شواهد مربوط از میان آنها استخراج و دسته بندی گردیده است. پژوهش حاضر می تواند گامی کوتاه در بازنگری ناقدانه بخشی از میراث تصوف تلقی گردد.

واژه های کلیدی

خرقه، رنگ، صوفی، نقد و نماد.

مقدمه

صوفیه همانند هر طبقه اجتماعی دیگر، برای بازنمایی هویت و عقاید خود، سمبلهایی را برگزیده اند. بارزترین این سمبلاها از طریق خرقه یا جامه آنان منعکس شده است. جامه صوفی عمدتاً از صوف بوده است و برای آن اشاراتی از قبیل موافقت با سنت، اسقاط، زهد، ریاضت، تقدیم درویشی بر توانگری، ذل نفس بر عزت او، تواضع بر تکبر، خمول بر شهرت و... قائل شده اند (۵۰/ص ۲۵؛ ۱۱/ص ۲۹). هر بخش از لباس صوفی نیز رمزی درخود داشته است (۵۴/ص ۷۶). نمادگرایی صوفیه به جامه منحصر نمی شود. آنان به کثرت سفر نیز شهرت دارند؛ از اوطان و اهل و اولاد جدا

* - عضو پژوهشگاه مطالعات آموزش و پرورش.

می‌شوند و در شرق و غرب به سیاحت می‌پردازند و از خلق می‌برند و تنهای تنها، با وقت خود مأنوس می‌شوند و ظاهراً مراد از آن اشاره به دوری انسان از وطن واقعی است (۵۰/ص ۲۹).

خلاصه آن که صوفیه با نمادسازی بخشی مهم از منویات یا اندیشه‌های خود را بیان می‌کردند؛ مثلاً با رنگ جامه، مراتب سلوک و دیدگاه خود را درباره خدا، جهان و... ابراز می‌داشتند. احتمالاً دلیل این امر، اثر گذاری بیشتر و برانگیختن جدی‌تر دیگران به مقولات طریقتی بوده است.

چنانکه می‌دانیم، در آثار پژوهشی جدید یا قدیم، رنگهای خرقه و نمادهایشان به تمامی و به نحوی چشمگیر مورد «نقد و سنجش جدی» قرار نگرفته و جایگاه و پایگاه آنها به صورتی مستقل ارزیابی نگردیده است و این موضوع، تنها در اشاراتی متفرق در لابه لای متون به چشم می‌خورد.

البته این به معنای نادیده انگاشتن مندرجات آثار ارزنده‌ای چون فرهنگ اشعار حافظ از رجایی بخارایی، تعلیقات اسرارالتوحید، نوشته محمد رضا شفیعی کدکنی، جامه زهد از سید علی محمد سجادی و... که به شایستگی به خرقه و خرقه پوشی پرداخته‌اند، نیست، اما به هر حال موضوع حاضر نیازمند مطالعه‌ای مستقل بود. برای مثال، بخشی از فرهنگ اشعار حافظ (صص ۱۹۹ - ۲۳۰) به موضوع خرقه اختصاص دارد که از آن میان صفحات ۲۰۹ تا ۲۱۳ به مهمترین رنگهای خرقه و دلیل انتخاب هر یک به صورت مختصر پرداخته، اما فاقد نقد جدی موضوع است. شفیعی کدکنی نیز در تعلیقات اسرار التوحید (ص ۴۵۷ به بعد) نتایج پژوهشی درخشانی در باب موضوع ارائه کرده است که بخشی از آن مختص موضوع این مقاله است. کتاب ارزنده جامه زهد نیز که خرقه و خرقه پوشی را از زوایای مختلف بررسی کرده و حتی بخشی هم به عنوان «خرقه و خرقه پوشی» دارد (صص ۲۲۷ - ۲۴۷)، فاقد «نقد رنگ خرقه و نمادهای آن» است. سجادی صفحات ۱۶۱ - ۱۷۵ جامه زهد را به الوان خرقه اختصاص داده، طی آن نه رنگ اصلی را برای خرقه برمی‌شمارد. در بین قدما نیز، هجویری، حمید الدین بلخی، نجم الدین کبری، عز الدین کاشانی و... در آثار خود بیش از دیگران این موضوع را یادآور شده‌اند.

از این رو، پژوهش حاضر، ضمن پاسخگویی به نیاز موجود، چون مطالعات فرهنگی - تاریخی مشابه می‌تواند به ترسیم هر چه بهتر ابعاد مسأله نیز بپردازد و زمینه بازنگری ناقدانه بخشی از میراث تصوف را فراهم نماید.

روش بررسی

در راستای این بررسی، مهمترین متون نظم و نثر فارسی و پاره‌ای از متون نثر عربی «تا پایان قرن هشتم هجری» مطالعه و شواهد مربوط از میان آنها استخراج گردید. شواهد استخراج شده به تفکیک موضوع دسته‌بندی و تألیف شد. اولویت ذکر هر دسته از موضوعات، بسامد شواهد مربوط بوده است؛ برای مثال، نمادی که بیشترین شاهد را دارد، پیش از نمادهای دیگر ذکر شده است. ترتیب درج شواهد را نیز سال مرگ گوینده آنها تعیین می‌کند؛ به گونه‌ای که ابتدا قدیمترین شاهد و سپس شاهد جدیدتر درج گردیده است. برای هر موضوع، به گاه نیز، سه شاهد درج و در صورت وجود شواهد اضافی، تنها به ذکر مآخذ آنها اکتفا شده است؛ گرچه در بخش نمادهای رنگ خرقه، برای رعایت اختصار، تنها مآخذ گزاره‌ها یاد شده است.

رنگهای مترادف با این که عمدتاً بر یک مصداق دلالت دارند، به جهت تفاوت‌های جزئی احتمالی و نیز به دلیل ضرورت دستیابی ساده‌تر محققان و مخاطبان به شواهد هر یک، در این مقاله به تفکیک بررسی شده‌اند. برای نمونه، پنج واژه بور، تراب رنگ، خاکی، شتری و عسلی هر چند مترادفند، اما هر یک با هویتی مستقل درج گردیده‌اند. تذکر این نکته ضروری است که مقاله حاضر به هیچ عنوان به موضوع «نور در تصوف» و معانی آن - که بازتاب گسترده‌ای در متون عرفانی دارد و نیازمند مطالعات مستقل است - نمی‌پردازد؛ گرچه یکی از معیارهای انتخاب رنگ جامه، تناسب آن با نور مرتبه سلوک صوفی بوده است.

رنگها و نمادهای رنگ خرقه

اشارات و نمادهای ازرق:

۱. مرید، مبتدی و جوان بودن در طریقت: (۱۶/ص ۲۹۵؛ ۱۹/ص ۳۰۶ ح؛ ۹/ص ۳۸۲؛ ۱۵/۳۸۶)؛
 ۲. قرار داشتن در مقام لوامگی و عدم خلاص کامل از ظلمات نفس: (۱۹/ص ۳۰۶ متن و نسخه بدل پاورقی، ۴۵/ص ۱۵۱؛ ۱۱/ص ۴۰)؛
 ۳. شیخ و پیشوای صوفیه بودن: (۳۰/ص ۷۷؛ ۵۱/ح ۴، ۲۸/ص ۲۸۰)؛
 ۴. ترک مراد و روی گردانی از نفس و اشغال دنیا: (۱۱/ص ۳۱).
- اشارات و نماد الوان (رنگارنگ):
- بودن صوفی در شهود تجلی جلالی: (همان/ص ۳۷).
- اشارات و نماد بور (قهوه‌ای روشن و متمایل به زرد):
- فقر: (۴۴/ص ۲۳۹).
- اشارات و نماد پیروزه (فیروزه):
- فقر و زهد (۳۸/ص ۲۵۱).
- اشارات و نمادهای سفید (سپید):
۱. توبه و پاک‌سازی نفس: (۵۳/ص ۲۸۳؛ ۴۵/ص ۱۵۲؛ ۱۱/ص ۳۱)؛
 ۲. به فال نیک گرفتن؛ تیمن: (۲۷/ص ۲۲۵)؛
 ۳. نزدیکی به دیانت و سلامت: (۳۶/ص ۲۴۵)؛
 ۴. مخالفت با خلفای عباسی و دستگاه‌های حکومتی: (۱۲/ص ۷۸)؛
 ۵. عدم تمایز از دیگران: (۳۶/ص ۲۴۵)؛
 ۶. صفا، پذیرندگی و اصالت: (۱۱/ص ۳۵)؛
 ۷. فنای بشریت و کمال عبودیت: (۱۲/ص ۷۸)؛
 ۸. قرار داشتن در مقام تجلی جلالی: (۱۱/ص ۳۸).

اشارات و نمادهای سیاه (سیه):

۱. سوگواری و ماتم نفس و هوا (!): (۳۷/ ص ۵۷۶؛ ۵۳/ ص ۲۸۳؛ ۱۱/ ص ۳۰؛ ۱۸/ ص ۲۵۷)؛
۲. خوار داشتن، مقهور کردن و مذلت نفس: (۵۳/ ص ۲۸۳؛ ۱۱/ ص ۲۹؛ همان/ ص ۳۰)؛
۳. گرفتاری در تاریکی و ظلمات نفس: (۱۲/ ص ۷۸؛ ۴۵/ ص ۱۵۱)؛
۴. رنجها و مصیبت‌های دین و غفلت خلق از خدا: (۳۵/ ص ۱۱۵؛ ۳۷/ ص ۶۱۸)؛
۵. فقر و درویشی: (۳۸/ ص ۳۹۹؛ ۱/ ص ۵۵۰)؛
۶. مقام شهود تجلی جمالی: (۱۱/ ص ۳۷؛ همان/ ص ۳۸)؛
۷. عزاداری گناهان: (۲۴/ ج ۴، ص ۴۲۶)؛
۸. تقدیم درویشی بر توانگری: (۱۱/ ص ۲۹)؛
۹. تقدیم خمول بر شهرت: (همان/ ص ۲۹)؛
۱۰. تقدیم تواضع بر تکبر: (همان/ ص ۲۹)؛
۱۱. استهلاک همه رنگها: (همان/ ۳۹)؛
۱۲. نجات و رستگاری (۹/ ص ۹۴).

اشارات و نمادهای عسلی:

۱. دینداری و زهد: (۱۷/ ص ۷۲۵؛ ۳۴/ ج ۴، ص ۲۱۳؛ ۲۵/ ص ۱۶۹)؛
۲. درد و سوگ و عزا: (۵۱/ ج ۳، ص ۲۱۸؛ ۶/ ص ۸۸)؛
۳. فقر و درویشی: (۴۴/ ص ۲۳۹).

اشارات و نمادهای کبود (کبودی):

۱. سوگواری و ماتم: (۱۳/ ص ۸۲؛ همان/ ص ۸۶).
- الف. گاهی سوگواری و ماتم برای درد عشق، فراق و عدم وصال است: (۵۴/ ص ۷۲؛ ۱۳/ ص ۸۶؛ ۳۹/ ص ۲۷۷)؛
- ب. گاهی سوگواری و ماتم برای نفس است (!): (۵۳/ ص ۲۸۳؛ ۱۱/ ص ۳۰)؛
- پ. و گاهی برای انسان: (۵۴/ ص ۷۳؛ ۱۳/ ص ۸۶)؛
- ت. در مواردی برای ابتلا به دنیا و مصیبت دین: (۴۳/ ج ۲، ص ۳۰۸؛ ۳۶/ ص ۲۴۵)؛
- ث. و گاهی هم برای تقصیر در معاملات و ابراز اندوه و سوگواری از ایام طالب حق نبودن: (۵۴/ ص ۷۲؛ ۱۲/ ص ۷۶)؛
۲. مخالفت با هوای نفس و مقهور کردن آن: (همان/ ص ۷۶؛ ۵۳/ ص ۲۸۳؛ ۱۱/ ص ۳۰)؛
۳. درد، ضعف و درماندگی: (۳۶/ ص ۲۴۵؛ ۱۲/ ص ۷۷)؛
۴. تناسب با سیاه رویی (الفقر سواد الوجه...): (۱۳/ صص ۸۷ و ۸۶)؛
۵. تناسب با نوری که بر نفس سالک ظاهر می‌شود: (۱۲/ ص ۷۶)؛
۶. توبه کردن اما نرسیدن به نور دل و توحید: (۱۱/ ص ۴۰)؛
۷. خرابی دل: (۵۴/ ص ۷۲).

اشارات و نماد کحلی:

مریدی (یا مرادی): (۵۱ / ج ۶، ص ۲۵۶).

اشارات و نمادهای مرقع (مرقع):

۱. غربت انسان: (۵۰ / ص ۲۸؛ همان / ص ۳۰)؛

۲. یادآوری شکوه و هیبت خداوند (رمز قطعه سیاه مرقعه): (همان / ص ۲۷)؛

۳. بلا و مصیبت (رمز قطعه سیاه مرقعه): (همان / ص ۲۷)؛

۴. حزن و اندوه (رمز قطعه کحلی مرقعه): (همان / ص ۲۷)؛

۵. حزن آوری و برانگختن اشتیاق به خداوند (رمز قطعه ازرق مرقعه): (همان / ص ۲۷)؛

۶. حکم اسقاط: (همان / ص ۲۶)؛

۷. حقایق اهل نهایت: (همان / ص ۲۶)؛

۸. حکم ضرورت: (همان / ص ۲۶)؛

۹. صوفی و سالک راه بودن: (۳۷ / ص ۶۱۸).

اشارات و نمادهای ملمع:

۱. رسیدن به عالم علوی و طی مقامات مختلف: (۵۳ / ص ۲۸۳؛ ۱۱ / ص ۳۱)؛

۲. نگاهداشت وقت و مشغولی به خدا: (۳۲ / ص ۴۶)؛

۳. پرهیز و دینداری:

گرچه با دلق ملمع می گنگون عیب است مکنم عیب کزو رنگ ریامی شویم

(۱۵ / ص ۵۱۸)

اشارات و نمادهای نیلگون (نیلی):

۱. غم عشق: (۱۰ / ص ۳۳؛ ۳۹ / ص ۲۷۷)؛

۲. ارادت و مریدی: (۱۶ / ص ۵)؛

۳. دینداری و تقوا: (۱۷ / ص ۴۴۶)؛

۴. غلبه بر هوی: (۲۳ / ص ۳۰۴)؛

۵. معصیت و گناه کاری: (۳ / ص ۴).

شایان ذکر است تراب رنگ، خاکی، رنگین، زنگار (زنگاری)، سبز، سرخ، شتری، عودی، فوطه و ملون فاقد

اشارات یا نماد هستند.

معیارهای انتخاب رنگ خرقه

صوفیه برای انتخاب رنگ جامه خود معیارهایی داشته‌اند؛ در این جا پاره‌ای از آنها برشمرده می‌شود:

۱. مطابقت رنگ جامه با مقام، حال، سیرت یا نور مرتبه سلوک صوفی: «معمول سالکان آن بوده که لباسهای رنگارنگ را به حسب انواری که در مراتب سلوک مشاهده می‌کرده‌اند بر اندام خود راست می‌آوردند، زیرا برای هر جزیی از اجزای انسان در آن هنگام که به زیور عبودیت مزین می‌گردد، نور ویژه‌ای است که سالک آن را احساس می‌نماید» (۱۲/ص ۷۶).

«از ایشان (متصوفه) بعضی گفته‌اند که متصوفه لباس به رنگی پوشند که مناسب حال ایشان بود» (۴۵/ص ۱۵۱). «لایق به درویش آن باشد که خرقه او هم‌رنگ حال و مزاج وی باشد تا صورت او از سیرت او خبر دهد و میان حال خود و حلیت و صورت خویش جمع کرده باشد» (۱۱/ص ۳۹).

بنابراین، به دلیل تغییر احوال و مقامات است که صوفی گاهی جامه را ازرق، گاهی سیاه و... می‌کند: «و همچنین به حکم «من استوی یوماه فهو مغبون» هر روز مقامی فوق مقامی طلب می‌کند بر حسب مرقتعات متلون و متنوع؛ ... دلق و ملمع و خشن و کیود و سپید و دو تایی و فرجی، هر یک از مقامی و حالی خبر دهد» (۵/ص ۳۰).

.... جامه گه ازرق کنی گاهی سیاه جامه خود دانی، تو مردم را مَرَز

(۹/ص ۲۲۹)

بعلاوه، ضرورت تناسب و مطابقت رنگ جامه با مقام یا حال صوفی در منابع زیر ذکر شده است: (۱۲/ص ۷۷؛ ۱۹/ص ۳۰۶ ح؛ ۴۵/ص ۱۵۲؛ ۱۱/صص ۳۰، ۳۵، ۳۸).

۲. تناسب رنگ جامه با سنتها و توصیه‌های دین اسلام و پیشوایان دینی: این معیار اختصاص به رنگ سفید دارد؛ چرا که پیامبر اسلام این رنگ را ستوده و آن را نیمی از زیبایی دانسته است (۲۴/ج ۴، ص ۴۰۷). هم او فرموده است: خیر ثیابکم البیض (۱۲/ص ۷۶؛ ۳۶/ص ۲۴۴؛ ۱۱/ص ۲۷). پیامبر اسلام توصیه کرده است که مسلمانان در دنیا سفید پوشند و مردگان خود را با آن کفن کنند (۴۱/ج ۲، ص ۷۸۴؛ ۲۴/ج ۴، ص ۴۰۷؛ ۳۵/ص ۱۰۴). به علاوه، روایت شده است که او خود سفید می‌پوشید (۴/ج ۱، ص ۴۵۷). در فضیلت این رنگ در اسلام همین بس که مراسم حج با آن انجام می‌شود. سفیدپوشی به سایر اولیا و انبیا نیز نسبت داده شده است. چنان که موسی (ع) جز پشم سفید نرم نمی‌پوشیده است (۱۱/ص ۳۸). حواریون، یاران مسیح (ع)، نیز چنان که در قرآن کریم ذکر شده است، سفید پوش بوده‌اند (آل عمران/ ۵۲، مائده/ ۱۱۱ و ۱۱۲، صف/ ۱۴).

۳. تناسب رنگ جامه با ملاحظات سیاسی و فرقه‌ای و نیز سنتها و رسوم زمان و مکان: در پوشیدن جامه سفید مسائل مذهبی و سیاسی نیز تأثیر داشته است. چنان که امامان (ع) و علویان و شیعیان عمدتاً در تضاد با عباسیان سفید می‌پوشیده‌اند (۱۴/ص ۲۵۶؛ ۱۳/ص ۹۵). خلفای فاطمی و اموی نیز «سپید پوش» بوده‌اند (۵۲/ص ۲۰۸). «شمس تبریزی نیز چنان که افلاکی روایت می‌کند، پیوسته نمد سیاه می‌پوشید.

بدین ترتیب، شاید بتوان گفت که شمس در خط مشربتی از تصوف آذربایجان بوده است که مشایخ آنها خرقه سیاه یا لباس سیاه بر تن می‌کردند و این خود رمزی از حال و مقام آنها بود» (۴۹/ص ۵۵).

به نظر می‌رسد توجه به سیمبلیسم رنگ خرقه در بین اعراب کمتر مورد توجه بوده است تا ایرانیان؛ زیرا شواهد عمدتاً مأخوذ از آثار ایرانیان است؛ گرچه کتابهای فارسی این پژوهش بیش از کتابهای عربی است. از طرفی، صوفیان

«مقامات حمیدی» عمدتاً کبود می‌پوشند (۱۳/ صص ۸۲ - ۸۷). همچنین صوفیه سه قرن نخست اسلامی چندان در بند رنگ خرقه نبوده‌اند. این جریان گویی از قرن چهارم شروع می‌شود و می‌توان گفت نخستین بارقه‌های آن را باید در آثار صوفیانه و غیرصوفیانه‌ای چون **تاریخ یعقوبی**، **صحیح البخاری**، **الوزراء و الكتاب**، **اللمع و مروج الذهب** دید. این جریان در آثاری متأخرتر چون **کشف المحجوب**، **ادب الملوك**، **احیاء علوم الدین**، **عوارف المعارف** و... به شکلی واضح‌تر منعکس می‌شود. مرحله سوم این فرایند (هم به لحاظ زمانی و هم به لحاظ نوع نگرش به آن) نقد این امر است که توسط خاقانی، ابن جوزی (در **تلبیس ابلیس**)، ابوسعید ابی‌الخیر (در **اسرار التوحید**) و... صورت می‌گیرد.

۴. چرک تاب‌بودن و نشان ندادن کثیفی:

صوفیه اهل سفر و عبادتند و این هر دو مانع از آن است که آنان بتوانند اوقات زیادی را به شستن جامه اختصاص دهند؛ از این رو رنگی برای پوشش خود برمی‌گزینند که کثیفی را نشان ندهد (رک. ۵۴/ صص ۷۲؛ ۳۲/ صص ۴۶؛ ۱۲/ صص ۷۶؛ ۴۵/ صص ۱۵۱).

۵. تقلید از گذشتگان یا معاصران:

در **کشف المحجوب** (صص ۲۷) و نیز **مصباح الهدایه** (صص ۱۵۱) تقلیدی بودن پوشش به رنگ کبود و ازرق تأیید شده است.

۶. مطابقت رنگ جامه مرید با رنگ جامه شیخ:

«باری حالات مرید بسیار و اختلافات آنها بی‌شمار است؛ بنابراین، هر گاه دست ارادت به دامن شیخی دراز کرده نمی‌تواند از پیش خود چیزی را برای خویش برگزیند؛ بلکه بر او واجب است که از هر جهت از خواسته‌های او تجاوز ننماید؛ چنانکه لباسی را بپوشد که او می‌پوشد و خوراکی را بخورد که او می‌خورد تا از این راه کاملاً بتواند مراتب تسلیم را در خویش به وجود بیاورد و کارهای خود را به عهده خدای متعال درآورد» (۱۲/ صص ۸۰).

نقد رنگ‌گرایی صوفیه

تقید صوفیه به رنگ خرقه چنان بوده است که «رنگ» مترادف «خرقه» به حساب آمده است:

دلق ازرق به می لعل گرو خواهم کرد که می لعل برون آورد از رنگ مرا

(۱۷/ صص ۱۸۲)

و «رنگ‌پوش» در معنی «خرقه‌پوش» است:

امشب ز رنگ می برافروز آتشی تا رنگ‌پوش ما بسوزد رنگ را

(۹/ صص ۷۷)

و «رنگ‌پوشی» در معنی «خرقه‌پوشی» است:

بی‌نشانی است رنگ درویشان چه کنی رنگ جامه ایشان

رنگ‌پوشی ز بهر نام بود نام جوئی ز فکر خام بود

(همان/ صص ۶۴۸)

چنانکه می‌بینیم در زبان فارسی رنگ در معنی خرجه است، در حالی که در عربی معادل آن یعنی لون، به معنی خرجه نیست؛ هر چند ملون و ملونات چنین معنایی دارند.

البته، بعضی از صوفیه گویا توجهی به نمادین بودن رنگ خرجه نداشته‌اند؛ از جمله ابواسحاق کازرونی که در زمانهای مختلف رنگ‌های مختلف می‌پوشیده است (۴۸/ص ۱۰۲).

در هر حال، صوفیه در توجه به رنگ دچار افراط، غلو و تکلف شده‌اند (۵۴/ص ۷۵؛ ۴۵/ص ۱۵۱). این افراط، به رنگ‌گرایی اختصاص ندارد و در پوشیدن جامه صوفیانه هم - بی‌داشتن شرایط - چنین افراطی رایج بوده و انتقادهای اتهام‌هایی را در پی داشته است که تنها به ذکر دو نمونه اکتفا می‌شود:

ابن جوزی آورده است: «... به یکی از صوفیه گفتیم: آیا جبه صوفت را می‌فروشی؟ گفت: اگر صیاد دامش را بفروشد با چه چیز شکار کند؟» (۲/ص ۲۲۵).

هم او گوید: «محمد بن علی کتانی خطاب به مرقع پوشان گفت: برادران من، اگر لباستان همرنگ باطنتان است، می‌خواهید مردم را بر حال خویش مطلع سازید، و اگر لباستان هماهنگی با باطنتان ندارد، به خدای کعبه سوگند که هلاک شده‌اید. عبدالخالق دینوری گفته است: از این جامه‌ها و خرجه‌ها به شگفت نیایی که این ظاهرسازیها بعد از ویران کردن باطنهاست» (همان/ص ۲۱۷).

انتقادهای وارده بر صوفیه را بویژه در زمینه نمادگرایی با رنگ خرجه، می‌توان این گونه دسته‌بندی کرد:

الف - انتقادهای آگاهان و رازدانان طریقت یا ناظران بیرونی آن

۱. استفاده از رنگ‌هایی خاص توسط صوفی نمایان برای تظاهر و ریاکاری است. متظاهران به تصوف بدون داشتن شرایط لازم جامه همرنگ صوفیان واقعی می‌پوشند و این برای فریفتن دیگران است. در این گروه صفا و وفا نیست و از عمل به ملزومات خرجه عاری‌اند:

بر زمین زن صحبت این زاهدان جاه جوی
 نیست اندر جامه ازرق وفا و مردمی
 مشتری صورت ولی مریخ سیرت در نهان....
 چرخ ازرق پوش آنک عمرکاه و جانستان

(۱۶/ص ۳۲۷)

جامه ازرق همی پوشی و نزدیک تونه
 چون الف کم کردی از ازرق تو یعنی راستی
 از حلال کسب تا نان گدایی هیچ فرق
 حاصلی نامد از آن ازرق تورا الا که زرق

(۸/ص ۵۹۹)

همچو گردون کبود جامه شده
 از برون خرجه‌های صابونی
 صید را گرگ این تهامه شده
 وز درون صد هزار مابونی

(۹/ص ۶۴۲)

بعلاوه، در متون زیر از تظاهر و ریای صوفیان با رنگ جامه انتقاد شده است:

(۷/ ص ۹۳؛ ۴۲/ ج ۳، صص ۶۲۱ و ۶۲۲ و ۸۲۵؛ ۱۶/ صص ۴۱۳، ۴۷۴ و ۸۰۶؛ ۲/ صص ۲۱۴؛ ۳۸/ ص ۳۹۸؛ ۲۸/ صص ۱۲۶ و ۱۵۷؛ ۲۹/ صص ۳۳۵؛ ۹/ صص ۷۷ و ۲۲۹؛ ۱۷/ صص ۱۸۲ و ۶۲۰، ۶۴۷، ۷۲۵ و ۷۲۶؛ ۴۴/ صص ۲۳۹؛ ۲۳/ ص ۲۲۷؛ ۲۵/ ص ۱۵؛ ۱۶۹/ صص ۱۲، ۲۷۳، ۲۷۶، ۵۱۸ و ۵۴۸).

در چنین اوضاع و احوالی وصف درستی منش و اخلاق صوفیه یا افتخار به تقلید از پوشش آنان نادر می‌نماید: «هیچ طبقه‌ای موزون اخلاق‌تر از طبقه متصوفه نیست و هیچ طایفه‌ای متناسب احوال‌تر از رفقه کبود پوشان‌نه» (۱۳/ ص ۸۲).

خرقۀ صوفیانسه ازرق بر هزار اطللس انتخاب منست

(۸/ ص ۵۳۱)

۲. آنچه در تصوف اهمیت و اولویت دارد، دل و سوز و گداز درون است:

جامه چه کنی کبود و نیلی و سیاه دل صاف کن و قبا همی پوش و کلاه

(۳/ ص ۸۵)

«و در جمله رونده باید که خود را به هیچ علامت معروف نکند و به رنگ و جامه و مرقع قانع نباشد و این معنی که ارباب طریقت بدان مخصوص‌اند، طلب کند و در خرقه افزایش دهد، نه در خرقه که خرقه علامت خرقه است، نه دلیل حرفت و جنید در وقت خویش چنین گفته است: کانت طریقتنا هذه خرقه فصارت خرقه، گفت این کار به روزگار سوزی بود، اکنون با رنگی افتاده است» (۳۶/ ص ۲۴۶).

برو چشم هوی را میل درکش پس آن‌گه خرقه را از نیل درکش

(۲۳/ ص ۳۰۴)

نیز رک. (۴۶/ ص ۱۰۸؛ ۲/ ص ۲۱۴؛ ۴۷/ ص ۲۷۳؛ ۴۵/ ص ۴۵؛ ۹/ ص ۶۴۸).

۳. عشق و درویشی تناسبی با رنگ ندارد؛ رنگ نشان تفرقه است:

نسازد عشق رنگ از هیچ رویی بهر مخلوقی که رنگ عشق بی رنگی، وجود اندر عدم سازد

(۳۱/ ص ۸۲)

نقل است که یکی روز، [رابعه] چهار درم به کسی داد که: «از برای من گلیمی بستان». گفت: «سیاه یا سپید؟». در حال درم بازستد و در دجله انداخت و گفت: «از گلیم ناخریده تفرقت بادید آمد که: سیاه باید یا سپید؟» (۳۷/ ص ۸۲).

فقر بیرون زازرق است و کبود نام آتش چرانهی برود

(۹/ ص ۶۴۳)

بی نشانی است رنگ درویشان چه کنی رنگ جامه ایشان

(همان/ ص ۶۴۸)

۴. بعضی از متصوفان از سر جهل و ناآگاهی و بدون داشتن شرایط لازم از رنگهای نمادین استفاده می‌کنند. آنان بدون مصاحبت و تربیت پیر و بدون داشتن شرایط لازم اقدام به انتخاب رنگی کرده‌اند و این اقدام صرفاً تقلید از اسلاف یا معاصران به حساب می‌آید؛ بدون دانستن دلیل آن و عمل به الزامات:

«اما متصوف جاهل آن بود که صحبت پیری نکرده باشد و از بزرگی ادب نیافته و گوشمال زمانه نجشیده و به نابینایی کبودی اندر پوشیده، و خود را در میان ایشان انداخته و در بی حرمتی طریق انبساطی می‌سپرد اندر صحبت ایشان، و حمق وی، وی را بر آن داشته که جمله را چون خود پندارد» (۵۴/ص ۲۷).

اگر زمغز حقیقت به پوست خرسندی تو نیز جامه‌ ازرق پیوش و سر بتراش
مراد اهل طریقت لباس ظاهر نیست کمر به خدمت سلطان بیند و صوفی باش

(۲۹ / ص ۶۲۹)

«شیخ ما گفت: اکنون کاربازان آمده است که مرقعی کبود بدوزند و در پوشند و پندارند که همه کارها راست گشت. بدان سرخم نیل بایستند و می‌گویند: یک بار نیز بدان خم نیل فرو بر تا کبودتر گردد، می‌چنان دانند که صوفی این مرقع است و همگی خویش بازان آورده‌اند و در آراستن و پیراستن آن مانده و آن را صنم و معبود خویش ساخته» (۴۷/ص ۲۷۳).

۵. رنگ خرقه موجب حضور دل، صفای درون و رستگاری نیست:

دل ق کبود خواهم کردن به باده رنگین کاین رنگ زرقم از دل زنگی نمی‌زداید

(۲۵ / ص ۳۳۴)

ای که در دل ق ملمع طلبی نقد حضور چشم سری عجب از بی‌خبران می‌داری

(۱۵ / ص ۶۱۱)

۶. تقید به رنگی خاص بیهوده و خطاست، زیرا مبتدیان و متوسطان تصوف در این امر بی‌اختیارند و منتهمیان نیز هر رنگی که بخواهند می‌توانند برگزینند:

«اهل این طریق سه فریق‌اند. فریق اول مبتدیان و حال ایشان ترک اختیار بود با شیخ و ایشان را به خود هیچ چیز از ملابس و مآکل و غیر آن جایز نه الا به ارادت شیخ. و فریق دوم متوسطان. و حال ایشان ترک اختیار بود با حق. و ایشان را در لباسی مخصوص اختیار نه... و فریق سوم منتهمیان. و ایشان به اختیار حق مختار باشند. هر چه ایشان اختیار کنند مختار بود...» (۴۵/ص ۱۵۲).

۷. حالت‌های روانی صوفیه (و بر وجه اولی صوفی نمایان) آن قدر شدید نیست که لازم باشد نشانه بیرونی برای آنها ایجاد کرد:

« این مُدبّر چون چنان مستغرق نیست که به جامه شستن نپردازد و چنان مصیبت زده نیست که جامه سوک دارد و چنان عاجز نیست که هر کجا از جامه وی بگذرد خرقه بروی دوزد تا مرقع شود، بلکه فوطه‌های نو به قصد پاره کند تا مرقع شود» (۴۳/ج ۲، ص ۳۰۸).

۸. رنگ نیل که با آن خرقه را رنگری می‌کنند، شبهه‌ناک است و معلوم نیست که از راه حلال به دست آمده باشد:

«نقل است که روزی می‌گفت: عجب دارم از آن کس که جامه پاک دارد و آن را به رنگی می‌کند که در آن شبهت است؛ یعنی رنگ نیل، و چون این می‌فرمود، طیلسانی به رنگ نیل داشت. پس گفت: رنگ نیل این طیلسان از نیل حلال است که از برای من از کرمان آورده‌اند» (۳۷/ ص ۷۶۸).

ب- انتقادهای استادکنندگان به سیره عملی یا گفتار پیامبر(ص)

۹. پوشیدنیی که رنگی خاص دارد، جامه شهرت به حساب می‌آید و جامه شهرت - که برای تشخیص و جدایی از دیگران است - فاقد اعتبار و مستوجب قهر و غضب و روی گردانی خداوند می‌شود:

«پیامبر (ص) گفت: آن‌که در دنیا جامه شهرت بپوشد خداوند در آخرت جامه خواری بر او می‌پوشاند» (۲۰/ ج ۴، ص ۳۵۲).

«از پیامبر (ص) نقل است که فرمود: آن‌که جامه شهرت بپوشد، خداوند از او روی می‌گرداند تا آن‌جا که پستش سازد» (۲/ ص ۲۲۰).

از جلال الدین بلخی در نفی جامه شهرت نقل است: «مولانا... همان ساعت در گوشم فرمود... جامه جان ما که تن است، نزد ما اعتباری ندارد تا جامه بارانی را که بیرونست چه اعتبار خواهد بودن... جهدی کن که تو معرف جامه شوی، نه جامه معرف تو» (۶/ ص ۴۰۴).

بعلاوه، در منابع زیر به نفی جامه شهرت اشاره شده است: (۲۷/ ص ۲۲۵؛ ۴۰/ ص ۶۲۹؛ ۳۵/ ص ۱۱۶؛ ۲/ ص ۲۱۹؛ ۲۲/ ص ۴۷۸؛ ۱۱/ ص ۳۱).

۱۰. استفاده از رنگی خاص سنت نبوی نیست. عزالدین کاشانی در باب داستان ام خالد می‌گوید:

«و تمسک بدین حدیث در تصحیح لباس خرقه بر وضعی و هیأتی که رسم متصوفه است، بعید است. و مع هذا اگر چه از سنت آن را سندی صریح نیست ولیکن چون متضمن فواید است و مزاحم سنتی نه، مختار و مستحسن بود» (۴۵/ ص ۱۴۷).

ابن جوزی نیز رنگین پوشی صوفیه را به استناد این که پیامبر روزی سرخ، سیاه یا رنگی دیگر پوشیده است نادرست می‌داند و می‌گوید این رنگها سنت محسوب نمی‌شود (۲/ ص ۱۵۴).

بعلاوه، رنگ کبود نیز - که از انتخابهای عمده صوفیان بوده - مورد توجه پیامبر (ص) نبوده است «از مضمون احادیث یاد شده جامه کبود را که در آن احادیث نیامده و سالکان آن را برگزیده‌اند بایستی استثنا کرد، زیرا به طوری که از احادیث برمی‌آید، جامه سپید برتر و شایسته‌تر از جامه کبود است، چه آن که پیامبر اکرم (ص) در ضمن حدیثی فرمود: خیر ثیابکم البیض» (۱۲/ ص ۷۶).

و باز ابن جوزی مرقعه پوشی (رنگارنگ پوشی) صوفیه را بدون تأیید پیامبر (ص) یا اقدام وی به پوشیدن آن می‌داند (۲/ ص ۲۱۸).

پ- انتقادهای نگارنده مقاله

۱۱. در میان صوفیان در باب اشارات و نمادهای رنگها وحدت و اتفاق نظر وجود ندارد و این بیش از هر چیز از ساختگی و ذوقی بودن این رسم حکایت دارد. چنانکه می‌بینیم، در میان مترادفهای ازرق، مدخلهای زنگار و زنگاری فاقد نمادند. سایر مترادفات آن؛ یعنی پیروزه، کبود، کبودی، نیلگون و نیلی دارای نماد هستند. بیشترین اشاره یا نماد مربوط به کبود یا کبودی است که هفت نماد دارد؛ اشتراک سببها یا اشارات این رنگهای مترادف زیاد نیست و تنها به این موارد می‌توان اشاره کرد:

- ازرق و نیلگون رنگ جامه مبتدیان و مریدانند.

- ازرق و کبود رنگ جامه کسانی است که توبه کرده و در سلوک گام گذاشته‌اند، اما هنوز به نور دل و توحید نرسیده‌اند.

- ازرق، کبود و نیلگون به غم عشق الهی و ماتم دوری از او اشارت دارند.

- کبود و نیلگون به محاسبه دشمنانه نفس و مقهور کردن آن اشارت دارند.

چنانکه می‌دانیم، برای ازرق و مترادفات آن مجموعاً هجده اشارت یا نماد ذکر گردیده که فقط در چهار مورد فوق اشتراک رمز دارند. بقیه نمادها متفاوتند. شاید این امر بیش از هر چیز مؤید این باشد که رنگ‌گرایی صوفیه از بنیادی منطقی، پذیرفته شده و فراگیر برخوردار نیست؛ بویژه آن که مترادفاتی دیگر چون ملمع و مرقع هم نمادهای یکسان ندارند و گویی دو امر متفاوت تلقی شده‌اند!

آنچه این اختلاف و نبود وحدت نظر را بیشتر می‌نمایاند، این است که صوفیان و نویسندگان مختلف گاهی برای یک رنگ اشارات و نمادهای متضادی ذکر کرده‌اند؛ چنانکه، ازرق رنگ جامه مبتدیان و در همان حال رنگ جامه شیوخ و منتهمان دانسته شده است.

۱۲. پیش از این دیدیم که سنتهای زمانی و مکانی و نیز ملاحظات سیاسی، فرقه‌ای و مذهبی در انتخاب رنگ خرجه اثرگذار است؛ چون چنین است، بی‌تردید از درجه خلوص و معنویت پوشندگان آن کاسته می‌شود و می‌توان این امر را تابعی از متغیرهای یاد شده دانست.

۱۳. در مواردی عبارات و حتی دیدگاههای صوفیه در تبیین دلایل گزینش بعضی رنگها قابل توجیه منطقی نیست. برای مثال، در نماد شماره یک رنگ سیاه و نیز شماره یک (قسمت ب) رنگ کبود دلیل انتخاب این دو رنگ «سوگواری و ماتم نفس و هوا» ذکر شده که چنین سوگواری نه تنها معقول نمی‌نماید، بلکه در مرگ نفس، عکس آن؛ یعنی شادی و نشاط واجب است.

۱۴. چنانکه پیشتر گفته شد، یکی از معیارهای انتخاب رنگ جامه، مطابقت آن رنگ با نور مرتبه سلوک بوده است. آنچه در این باب تشکیک پذیر است، اعتقاد صوفیه به «نور سیاه» به عنوان یکی از نورهایی است که در طی طریق بر سالک پدیدار می‌شود. پیداست که «نور سیاه» در علم فیزیک وجود ندارد و سیاهی خود نشان فقدان نور است (این نکته را بیشتر کیوان سمیعی در مقدمه شرح گلشن راز متذکر شده‌اند).

نتیجه آن که باید چون عارفان حقیقی از هر رنگ مجرد گشت و سیاه و سبز و ازرق را کناری نهاد:

زسربیرون کشیده دلوق ده تو مجردگشته از هر رنگ و هر بو
 فرو شسته بدان صاف مروق همه رنگ سیاه و سبز و ازرق
 یکی پیمان خورده از می صاف شده زان صوفی صافی ز اوصاف

(۳۳ / ص ۷۰)

نتیجه

۱. صوفیه با رنگ جامه، مرتبه روحانی، وضعیت سلوک، جهان بینی و نیز ویژگیهای روان‌شناختی خود را بیان می‌کردند.
۲. متون فارسی و عربی را به لحاظ توجه به نمادگرایی رنگ جامه صوفیان می‌توان به سه دسته تقسیم کرد:
 الف. متون سه قرن نخست اسلامی که برای خرقه در آنها رنگی ویژه قابل نشده‌اند؛ ب. متون قرنهای چهارم و پنجم که اندک اندک موضوع در آنها بازتاب می‌یابد؛ پ. آثار قرن ششم و پس از آن که نه تنها نمادگرایی با رنگ جامه در آنها منعکس است، بلکه نقد این امر نیز به شکلی جدی در آنها مطرح است.
۳. در گستره جغرافیایی ایران، موضوع مورد مطالعه در خور توجه‌تر از سایر بلاد اسلامی بوده است.
۴. عنوانهای اصلی رنگ خرقه بیست و دو و شامل ازرق، الوان، بور، پیروزه (فیروزه)، تراب‌رنگ، خاکی، رنگین، زنگار (زنگاری)، سبز، سرخ، سفید (سپید)، سیاه (سیه)، شتری، عسلی، عودی، فوطه، کبود (کبودی)، کحلی، مرقع (مرقع)، ملمع، ملون و نیلگون (نیلی) است که در نه دسته اصلی یعنی ازرق، سبز، سرخ، سفید، سیاه، عسلی، عودی، کحلی و مرقع دسته‌بندی می‌شود. از نامهای الوان بیست و دو گانه رنگ جامه صوفیان، برای دوازده عنوان آنها؛ یعنی ازرق، الوان، بور، پیروزه، سفید، سیاه، عسلی، کبود، کحلی، مرقع، ملمع و نیلگون (نیلی) نمادهایی در متون مذکورست. آنچه شگفت‌انگیز است، این است که رنگهای مترادف - اما با الفاظی متفاوت - الزاماً نمادهای کاملاً یکسان ندارند.
۵. توجه صوفیه به رنگهایی خاص مورد انتقادهایی چند قرار گرفته است؛ از جمله این که استفاده از رنگی خاص سنت نبوی نیست؛ جامه شهرت محسوب می‌شود و خالی از ریا و تظاهر نیست؛ آنچه در تصوف اهمیت دارد، سوز درون است نه جامه بیرون؛ بعلاوه، گاهی پوشندگان فاقد شرایط لازمند. این رسم جنبه ابداعی دارد و فاقد اصول محکم و پذیرفته شده منطقی و دینی است.

منابع

۱. ابن بزاز اردبیلی: *صفوة الصفا*، مقدمه و تصحیح: غلامرضا طباطبایی مجد، ناشر: مصحح، چاپ اول، تبریز ۱۳۷۳.
۲. ابن الجوزی، ابوالفرج عبدالرحمن: *تلیس ابلیس*، راجع النسخة و ضبط أعلامها: لجنة من العلماء بإشراف الناشر، دار الكتب العلمية، الطبعة الثانية، بیروت ۱۴۰۷ هـ. ۱۹۸۳ م.
۳. ابوسعید ابوالخیر [منسوب به]: *سخنان منظوم*، با تصحیح و مقدمه و حواشی و تعلیقات سعید نفیسی، کتابخانه شمس، [بدون ذکر نوبت چاپ] تهران ۱۳۳۴.

۴. احمد ابن ابی یعقوب: **تاریخ یعقوبی**، ج ۱، ترجمه محمد ابراهیم آیتی، بنگاه ترجمه و نشر کتاب، چاپ دوم، تهران ۱۳۴۷.
۵. اسفرائینی، عبدالرحمن: **مکاتبات عبدالرحمن اسفرائینی با علاء الدوله سمنانی**، (مرشد و مرید)، با تصحیحات و مقدمه هرمان لندلت، قسمت ایران‌شناسی انستیتوی فرانسوی پژوهش‌های علمی در ایران، [بدون ذکر نوبت چاپ]، تهران ۱۳۵۱.
۶. افلاکی، شمس الدین احمد: **مناقب العارفین**، با تصحیحات و حواشی و تعلیقات به کوشش تحسین یازنجی، دنیای کتاب، چاپ دوم، تهران ۱۳۶۲.
۷. انصاری هروی، عبدالله: **طبقات الصوفیة**، مقابله و تصحیح محمد سرور مولایی، توس، تهران ۱۳۶۲.
۸. انوری ابیوردی، محمد بن علی: **دیوان انوری**، به اهتمام پرویز بابایی، نگاه، تهران ۱۳۷۶.
۹. اوحدی اصفهانی (مراغه‌ای): **کلیات اوحدی**، با تصحیح و مقابله و مقدمه سعید نفیسی، امیرکبیر، [بدون ذکر نوبت چاپ]، تهران ۱۳۴۰.
۱۰. بابا طاهر: **دیوان بابا طاهر**، به تصحیح و اهتمام وحید دستگردی، ابن سینا، چاپ چهارم، [بدون ذکر محل انتشار] ۱۳۴۷.
۱۱. باخرزی، ابوالمفاخر یحیی: **اوراد الاحباب و فصوص الآداب**، جلد دوم، به کوشش ایرج افشار، دانشگاه تهران ۱۳۴۵.
۱۲. بغدادی، مجدالدین: **تحفة البررة فی مسائل العشرة**، ترجمه محمد باقر ساعدی خراسانی، به اهتمام حسین حیدرخانی مشتاقعلی، مروی، تهران ۱۳۶۸.
۱۳. بلخی، حمیدالدین ابوبکر عمر بن محمودی: **مقامات حمیدی**، به تصحیح رضا انزابی نژاد، مرکز نشر دانشگاهی، چاپ دوم، تهران ۱۳۷۲.
۱۴. جهشیاری، ابوعبدالله محمد بن عبدوس: **الوزراء و الكتاب**، تصحیحه و تحقیقه عبدالله الصاوی، طبع بنفقة المكتبة العریبة، الطبعة الاولى، مصر ۱۳۵۷ هـ / ۱۹۳۸ م.
۱۵. حافظ، شمس الدین محمد: **دیوان حافظ**، به کوشش خلیل خطیب رهبر، صفی علیشاه، چاپ ششم، تهران ۱۳۶۹.
۱۶. خاقانی شروانی، افضل الدین بدیل بن علی نجار: **دیوان خاقانی**، به کوشش ضیاءالدین سجادی، زوار، چاپ چهارم، تهران ۱۳۷۳.
۱۷. خواجه کرمانی، ابوالعطا کمال الدین محمود بن علی: **دیوان کامل خواجه**، به کوشش سعید قانع، بهزاد، تهران ۱۳۷۴.
۱۸. دیلمی، ابوالحسن: **سیرت شیخ کبیر ابو عبدالله ابن خفیف شیرازی**، ترجمه فارسی رکن الدین یحیی بن جنید شیرازی، تصحیح آن ماری شیمیل طاری، به کوشش توفیق سبحانی، بابک، تهران ۱۳۶۳.
۱۹. رازی، نجم الدین: **مرصاد العباد**، به اهتمام محمدامین ریاحی، بنگاه ترجمه و نشر کتاب، [بدون ذکر نوبت چاپ] تهران ۱۳۵۲.
۲۰. راغب اصفهانی، ابوالقاسم حسین بن محمد: **محاضرات الادباء و محاورات الشعراء و البلغاء**، [بدون ذکر نام مصحح]، المكتبة الحیدریة، الطبعة الاولى فی الجمهورية الاسلامیة الایرانیة، قم ۱۴۱۶ ق. ۱۳۷۴ ش.
۲۱. رجایی بخارایی، احمدعلی: **فرهنگ اشعار حافظ**، علمی، چاپ دوم، تهران ۱۳۶۴.
۲۲. روزبهان بقلی، ابو محمد روزبهان بن ابی نصر: **عرایس البیان فی حقایق القرآن**، تصحیح رمضان صلاح الدین الصاوی، پایان نامه دوره دکتری، دانشگاه تهران، سال تحصیلی ۵۰-۱۳۴۹.
۲۳. زاکانی، عبید: **کلیات عبید زاکانی**، تصحیح و شرح و ترجمه حکایات عربی: پرویز اتابکی، زوار، چاپ دوم، تهران ۱۳۸۲.

۲۴. الزمخشری، ابوالقاسم محمود بن عمر: ربیع الابرار فی نصوص الاخبار، الجزء الرابع، تحقیق عبدالأمیر مهنا، مؤسسة الاعلمی للمطبوعات، الطبعة الأولى، بیروت ۱۴۱۲ هـ. ۱۹۹۲ م.
۲۵. ساوجی، سلمان: کلیات سلمان، شرح حال و تحقیق از مرحوم رشید یاسمی، زوار، [بدون ذکر نوبت و تاریخ انتشار].
۲۶. سجادی، سید علی محمد: جامه زهد، علمی و فرهنگی، چاپ اول، تهران ۱۳۶۹.
۲۷. سراج طوسی، ابونصر: اللمع فی التصوف، تصحیح و تحشیه رینولد آلن نیکلسون، ترجمه مهدی محبتی، اساطیر، چاپ اول، تهران ۱۳۸۲.
۲۸. سعدی، مصلح الدین: بوستان، تصحیح و توضیح غلامحسین یوسفی، خوارزمی، چاپ سوم، تهران ۱۳۶۸.
۲۹. _____: کلیات سعدی، به کوشش کمال اجتماعی جندقی، سخن، تهران ۱۳۷۷.
۳۰. السلفی، ابوظاهر احمد بن محمد: معجم السفر، قَدَمَ لَهُ وَ حَقَّقَ نُصُوصَهُ وَ عَلَّقَ عَلَيْهِ وَ عَمِلَ فَهْرَسَهُ د. شیر محمد زمان، منشورات مجمع البحوث الاسلامیة، الطبعة الاولى، اسلام آباد (پاکستان) ۱۴۰۸ هـ. ۱۹۸۸ م.
۳۱. سنایی غزنوی، مجدود بن آدم: دیوان سنایی، به کوشش مظاهر مصفا، امیر کبیر، [بدون ذکر نوبت چاپ]، تهران ۱۳۳۶.
۳۲. سهروردی، شهاب الدین ابو حفص عمر بن محمد: عوارف المعارف، ترجمه ابو منصور عبدالمؤمن اصفهانی، به اهتمام قاسم انصاری، علمی و فرهنگی، تهران ۱۳۶۴.
۳۳. شبستری، شیخ محمود: گلشن راز، با تصحیح و حواشی و تعلیقات جواد نوربخش، یلدا قلم، چاپ دوم، [بدون ذکر محل انتشار] ۱۳۸۲.
۳۴. الصفدی، صلاح الدین خلیل بن ایبک: الوافی بالوفیات، الجزء الرابع، باعثناء س. دیدرینغ، المطبعة الهاشمیة [بدون ذکر نوبت چاپ]، دمشق ۱۹۵۹.
۳۵. طبرسی، رضی الدین ابو نصر الحسن بن الفضل: مکارم الاخلاق، الفضل قَدَمَ لَهُ وَ عَلَّقَ عَلَيْهِ: محمد الحسین الأعلمی، مؤسسة الاعلمی للمطبوعات، الطبعة السادسة، بیروت ۱۳۹۲ هـ. / ۱۹۷۲ م.
۳۶. عبّادی، قطب الدین ابوالمظفر منصور بن اردشیر: التصفیة فی احوال المتصوفة (صوفی نامه)، به تصحیح غلامحسین یوسفی، بنیاد فرهنگ ایران، تهران ۱۳۴۷.
۳۷. عطار نیشابوری، شیخ فریدالدین محمد: تذکرة الاولیاء، بررسی، تصحیح متن، توضیحات و فهرس: محمد استعلامی، زوار، چاپ هفتم، تهران ۱۳۷۲.
۳۸. _____: دیوان عطار، [بی ذکر نام مصحح]، نشر نخستین، چاپ دوم، تهران ۱۳۷۶.
۳۹. _____: منطق الطیر، مقدمه، تصحیح و تعلیقات محمد رضا شفیعی کدکنی، سخن، چاپ اول، تهران ۱۳۸۳.
۴۰. غزالی، ابوحامد محمد: احیاء علوم الدین، آغاز ربیع منجیات، ترجمان مؤید الدین محمد خوارزمی، به کوشش حسین خدیو جم، بنیاد فرهنگ ایران، [بدون ذکر نوبت چاپ]، تهران ۱۳۵۷.
۴۱. _____: احیاء علوم الدین، ربیع عادات، ترجمه مؤید الدین محمد خوارزمی، به کوشش حسین خدیو جم، علمی و فرهنگی، چاپ دوم، تهران ۱۳۶۶.
۴۲. _____: احیاء علوم الدین، ربیع مهلکات، ترجمه مؤیدالدین محمد خوارزمی، به کوشش حسین خدیو جم، علمی و فرهنگی، چاپ سوم، تهران ۱۳۷۴.

۴۳. _____: **کیمیای سعادت**، ج ۲، به کوشش حسین خدیو‌جم، علمی و فرهنگی، چاپ چهارم، تهران ۱۳۶۸.
۴۴. فرغانی، سیف‌الدین محمد: **دیوان سیف فرغانی**، ج ۱، به اهتمام و تصحیح ذبیح‌الله صفا، دانشگاه تهران، [بدون ذکر نوبت چاپ]، تهران ۱۳۴۱.
۴۵. کاشانی، عزالدین محمود بن علی: **مصباح الهدایة و مفتاح الکفایة**، به تصحیح و مقدمه و تعلیقات جلال‌الدین همایی، سنایی، چاپ دوم، [بدون ذکر تاریخ چاپ].
۴۶. محاسبی، الحارث بن اسد: **المسائل فی اعمال القلوب و الجوارح و المكاسب و العقل**، تحقیق و تعلیق و تقدیم عبدالقادر احمد عطا، عالم‌الکتب، القاهرة ۱۹۶۹.
۴۷. محمد بن منور: **اسرار التوحید فی مقامات الشیخ ابی سعید**، مقدمه، تصحیح و تعلیقات محمد رضا شفیعی کدکنی، آگاه، چاپ سوم، تهران ۱۳۷۱.
۴۸. محمود بن عثمان: **فردوس المرشدية فی اسرار الصمدية (سیرت نامه شیخ ابواسحاق کازرونی)**، به کوشش ایرج افشار، طهوری، تهران ۱۳۳۳.
۴۹. موحد، صمد: **صفی‌الدین اردبیلی (چهره اصیل تصوف آذربایجان)**، طرح نو، تهران ۱۳۸۱.
۵۰. [مؤلف نامعلوم]: **ادب الملوك فی بیان حقائق التصوف**، به اهتمام بیرند راتکه، المطبعة الكاثولیکية ش. م. ل. [بدون ذکر نوبت چاپ]، بیروت ۱۹۹۱.
۵۱. مولوی، جلال‌الدین محمد: **کلیات شمس**، با تصحیحات و حواشی بدیع الزمان فروزانفر، امیر کبیر، چاپ دوم، تهران ۲۵۳۵.
۵۲. ناصر خسرو: **دیوان اشعار ناصر خسرو**، مجتبی مینوی - مهدی محقق، دانشگاه تهران، چاپ پنجم، تهران ۱۳۷۸.
۵۳. نجم‌الدین کبری خیوقی: **آداب المریدین و السائر الحائر.....**، به اهتمام حسین بدرالدین، صفا، تهران ۱۳۶۲.
۵۴. هجویری، علی بن عثمان: **کشف المحجوب**، مقدمه، تصحیح و تعلیقات: محمود عابدی، سروش، تهران ۱۳۸۳.

